

کتاب فلسفه

درباره کتاب «ترس‌ها و مزخرفات ذهنی» نوشته آرتور شوپنهاور

اخلاق‌گرایی بی‌بروا



محمدصادق ریسی

منتقد

آرتور شوپنهاور فیلسوفی است که شالوده تفکر خود را بر پایه اخلاق استوار کرده، و پیش از آنکه به اصول و مبانی دشوار هستی توجه نشان دهد، به خود انسان و واقعیت‌های پیرامونش نظر دارد؛ از این رو شوپنهاور فیلسوفی منحصر به فرد و یگانه است که رو به جهان عینی دارد. «ترس‌ها و مزخرفات ذهنی» از آثار برجسته شوپنهاور است که در زمره صد کتاب در حوزه «پندهای بزرگ» منتشر شده. کتاب مشتمل بر پنج فصل است که عبارتند از: یک گفت‌وگو، اخلاقیات، روانشناسی، دین و موضوعات مختلف.

در فصل نخست، که گفت‌وگو ی دومفلس و فیلاتوس است، بر بنیان دفاع از حقیقت و عدالت است و بر آن است که برای رهایندن انسان از آشفتگی‌ها و حیرت به فلاسفه و بنیانگذاران دینی نیاز است و در این بین صرفا بنیانگذاران دینی‌اند که شمار بسیاری را به سوی رهای بی رهنمون می‌سازند. درواقع شوپنهاور در این گفت‌وگو بر آن است که به دفاع از دین و چگونگی تفهیم آن به عوام‌الناس تأکید ورزد و معتقد است به همین دلیل پیوسته با تمثیل و اسطوره در پی فهم حقیقت به مردم است.

اخلاقیات مساله دیگری است که شوپنهاور به آن می‌پردازد و به مقایسه فضایل در مکاتب و ادیان مختلف از جمله بودایی، چینی، و مسیحیت اشاره می‌کند و بر آن است که برخی از این دست موضوعات، بنشیند در گناه ذاتی‌اند، بدین معنا که حتی بهترین و شاخص‌ترین انسان‌هانیز از شرارت و نقصان بی‌بهر نیست و درون او پراست از تناقض فاشی. انسان در اعماق وجود خویش حیوانی وحشی و ترسناک است و هنگامی که نقاب از چهره‌اش کنار زده می‌شود، با آشکارگی سرشت حقیقی او انگشت به دهان می‌مانم.

شوپنهاور در فصل دیگر به موضوع روانشناسی نظر می‌افکند و بر آن است که شالوده درونی هر موجود زنده‌ای «اراده مطعوف به حیات» است، بنا بر این میل انسان‌ها پیوسته در شرایط یکسان، رفتارهای مشابه از خودشان بروز می‌دهند. از این رو موقلانی نظیر جدایی، امید، هویت فردی، رنج، بی‌عدالتی، نفرت، تحقیر، سادت و دیگر مقوله‌های را مطرح می‌سازد و آنها را وجوه اشتراک میان تمامی انسان‌ها و حیوانات قلمداد می‌کند و معتقد است آنچه موجب‌ترتری انسان بر انسان دیگر است، همانا «معرفت» است. پس هر آنچه اصالت دارد از ذات انسانی سرچشمه می‌گیرد. بنا او بنا به میل درونی و ذاتی خود و تعلیمی که در دوران کودکی می‌بیند، به بروز توانایی‌ها و کمناات خود می‌پردازد. پس آنانی که به فعالیت‌های درونی توجه بیشتری از خود نشان می‌دهند در برابر آن عده‌ای که به فعالیت‌های فیزیکی تمایل نشان می‌دهند، از ملال کمتری برخوردارند.

در فصل چهارم، مخاطب با مساله دین مواجه می‌شود؛ در این بخش شوپنهاور میان ایمان و دانش تفاوت قائل می‌شود و معتقد است ماهیت ایمان اموختن چیزی است که نیازی به شناخت ندارد، حال آنکه موضوع فلسفه همانا دانش است. در نتیجه او ایمان و علم را دو مقوله کاملا متفاوت از یکدیگر می‌داند. شوپنهاور در بررسی مسیحیت، در وهله نخست آن را جایگزین شیوه‌های یونانی و رومی و صدا البته جایگزین یهودیت می‌داند که به اخلاقیات هیچ توجهی نمی‌داشت، و این مسیحیت بود که با انگشت‌نهادن بر موقلانی نظیر نوع‌دوستی، صلح، مهرورزیدن به دشمن، تسلیم و انکار نفس برتری خود را اثبات نموده است. او در نقطه‌های دیگر به یگانگی اشاره می‌کند و مساله تک‌خدایی را در مقابل چندخدایی به تصویر می‌کشد و آن را نشانگر حلول تمام نیروهای طبیعت در یک چیز می‌داند و بر فلسفه خوش‌بینی و بدبینی در ادیان یهودی، مسیحی، برهمنی، بودایی و هندو می‌پردازد و در پایان خردگرایان معاصر را به نقد می‌کشد که اخلاقیات اصلاح‌شده و خوش‌بینی را هدف می‌داند و مسیحیت را به یهودیت کسل‌کننده بازگردانده‌اند.

در فصل آخر، که تحت عنوان «موضوعات مختلف» آورده شده، عمداً دیدگاه‌های انتقادی شوپنهاور است به پیرامونش. از نقد اصولی به همه‌خدایی تا نظام خدایان در فرهنگ یونانی، از پیوندهای اسطوره‌ای و عناصر طبیعی و بیوستگی آنها به انسان. تا آنجا که فلسفه خود را بر پایه اصول ریاضت استوار می‌داند. علی‌القاعده، شوپنهاور فلسفه خود را بر بنیان اتحاد، پیوستگی و بنیان اصول اخلاقی بنا می‌نهد و بر خلاف اکثر فلاسفه، به امر واقع و جهان واقعی توجه نشان می‌دهد و البته به آگاهی‌رسانی فلسفه برای عموم و خردگرایی و قابل فهم کردن جهان و درک هستی.

«ترس‌ها و مزخرفات ذهنی»، کتابی است که در پی نشان‌دادن هراس‌هایی است که مذاهب در گذر زمان بر انسان تحمیل کرده و شوپنهاور بر آن است نضادی که در ذهن انسان پدید می‌آورد. در حقیقت نوعی سربوشت نهادن بر درونیات واقعی انسان است.

نام کتاب: ترس‌ها و مزخرفات ذهنی
نویسنده: آرتور شوپنهاور
مترجم: مهدی احشمه
ناشر: روزگار نو

پنجشنبه

۱۴۰۰.۱۰.۱۹

۲۵ شعبان ۱۴۴۲/ ۸ آویریل ۲۰۲۱

وودی آلن در «بی‌خود و بی‌جهت»

سیر تاپیاز زندگی‌اش را روایت می‌کند

خنده‌دار، به‌دور از احساس و غم‌انگیز



آرمان ملی – گروه ادبیات و کتاب: وودی آلن به‌عنوان یکی از برجسته‌ترین فیلمسازان برتر تاریخ سینما، در «بی‌خود و بی‌جهت» از کودکی خود تا روزهای حضور در دنیای سینما و تلویزیون و استندآپ کمدی را روایت می‌کند. در این اتوبیوگرافی به بخش‌های نادیده زندگی فیلمسازی پرداخته می‌شود که در ۸۴ سالگی برحاشیه‌ترین روزهای عمر خود را می‌گذراند. وودی آلن بارها به پدرقتاری جنسی با دخترخوانده خود دیلان درآورد کرده است. از جمله در همین کتاب او بار دیگر تأکید کرده که هیچ‌کار ناشایستی در قبال دیلان فارو انجام نداده، و در این باره می‌نویسد: «من هرگز حتی انگشتم را روی دیلان دراز نکردم، من در قبال دیلان هرگز کاری که حتی بد هم تعبیر شود انجام ندادم، این داستان از ابتدا تا انتها ساختگی است.» آنچه می‌خوانید نگاهی است به خودزندگی‌نامه وودی آلن که با نام «بی‌خود و بی‌جهت»، با ترجمه پویا بهاری خرم از سوی نشر شور آفرین منتشر شده است. نشر شور آفرین پیش از این، کتاب‌های «گفت‌وگو با وودی آلن» و «دفاع از دیوانگی» (مجموعه کامل داستان‌های کوتاه وودی آلن) را با ترجمه آرمان صالحی و ماز یار عطاری به‌منتشر کرده بود.



هنگامه ناهید

مترجم و منتقد سینما

این نوشتار قرار نیست حکمی در مورد اخلاق وودی آلن صادر کند، گرچه تاکنون چنین کرده‌اند؛ هر چند می‌توان باور داشت که رابطه وودی آلن با سون-بی پره‌وین، دخترخوانده شریک سابق زندگی‌اش میا فارو، که از ۲۱ سالگی پره‌وین آغاز شد، بی‌چون و چرا عملی انحرافی از جانب مردی است که مغزش عیب کرده. او تقریباً از فرهنگ آمریکایی بیرون انداخته شد؛ گرچه یواشکی توانست از پنجره برگردد داخل.

اتهام دیگری که در سال ۱۹۹۲ به او در رابطه با آزار جنسی فرزندخوانده‌اش، دیلان فاروی ۷ساله وارد شد، به مراتب بزرگ‌تر و بدتر از بقیه بود. شاید هرچه کمتر در مورد این پرونده مطالعه کرده باشید، راحت‌تر در موردش قضاوت خواهید کرد. حتی می‌توان با قاطعیت گفت رفتار انتشارات آلیت که قرار بود کتاب «بی‌خود و بی‌جهت» را منتشر کند و سپس زیر قلاب‌داد زد، ناجوانمردانه بود. در هر صورت، هیچ‌کدام از اینها نمی‌توانند مانع لذت‌بردن از خواندن کتاب «بی‌خود و بی‌جهت» شود.

نخستین جمله وودی آلن در این کتاب این است: «مثل هولدن، خوشم نمی‌آد وارد جزندیات دیوید کاپر فیلدی بشم. ولی در مورد من، شاید دونستن راجع به والدینم براتون جذاب‌تر از خودم باشم.»

هر کسی که کتاب‌های قبلی آلن را خوانده باشد-بی‌بالی‌پر، عوارض

armanmeli.ir

سال چهارم

شماره ۹۸۱

که «بی‌خود و بی‌جهت»، به طرز ی‌باورنکردنی، لحنی بدی در مورد زنان دارد. این مورد حتی قبل از اینکه کتاب واقعا شروع‌شود به چشم می‌خورد.او در تقدیم‌نامه نوشته: «برای سون-بی بهترینم، اول با دست‌خودم سیرش می‌کردم، چشم‌که باز کردم، دیگر بازویم سر جایش نبود.» شاید مجبور شده باشید با انگشتانی که با محلول ضد عفونی تمیزشان کرده‌اید، چشمانتان را بمالید و جمله دوم را، دومرتبه بخوانید.

تقریباً هر بار که از زنی نام می‌برد، اظهار نظری نابجا نیز در مورد ظاهر او می‌کند. در اوایل او «کولی‌های کوچولو ی خوشمزه برتقالی» را در نیویورک تعقیب می‌کند. زمان فیلمبرداری فیلم «گازینو رویال» (۱۹۶۷) در لندن- کمدی اقتباسی از جیمز باند- او نوشته «می‌توان در کینگزورد پرسه زد و معقول‌ترین پرنده‌ها را انتخاب کرد.»

هرچه جلوتر می‌روید، کتاب نفس‌گیر تر شده و کج‌روی‌های بیشتری هویدا می‌شود. کریستینا ریچی «خیلی خواستنی بود. لنا سیدو «مراه‌اش بیست است.» ریچل مک‌آدامز «از هر نظر یک میلیون دلار می‌آرزد.» او درست‌مانند رئیس‌جمهور سابق آمریکا دونالد ترامپ حرف می‌زند و درباره اسکارلت یووانسون ۱۹ساله که برای اولین‌بار با او همکاری کرده می‌نویسد: «مانی‌که او را املاقات می‌کنید، باید بافانسن تا

جانبی، حالا بی‌حساب شدیم که با عنوان «در دفاع از دیوانگی» در نشر شور آفرین منتشر شده- می‌داند که او راحت و روان و موفق می‌نویسد و همه اینها در مورد «بی‌خود و بی‌جهت» نیز صادق است.

کتاب داستان

در واقعه اول پدر کمال دارد می‌میرد و دیدار آخر بهانه‌ای می‌شود برای هجوم حجم فراوانی از خاطرات که همراه‌اند با سرکوفت‌ها و انتظارات بی‌انتهای پدر که آرزوی داشتن یک «پسر پلنگ کته ماچویی» را همیشه در سر داشته است. ماچوگری پدر خاستگاهی سنتی دارد که جنس مرد را مسئول رهبری خانواده و حتی «شهر و طایفه» می‌داند. درحالی‌که تنها پسرش، که «جفت مؤنثی» را هم هنگام تولد از میدان‌بهدر کرده، خُلق و خوئی میانه و شاید بیشتر دخترانه دارد.

مرگ پدر و پایان انتظارات او و نیز ارث و میراثی که به کمال می‌بخشد، اگر چه در زندگی‌اش تحولاتی ظاهری - داشتن یک شرکت پر رویمان» و «تصاحب جایگاهی اجتماعی» - ایجاد می‌کند، منجر به رهایی و خوشبختی او نمی‌شود و در روایت واقعه دوم مشاهده می‌شود که کمدام کلنجر با خودش و رازهایش و نیز متأثر از اختلافات شخصیته‌ای که از کودکی در وجودش نهاده‌شده، درصدد است ماچو بودنش را به اطرافیانش و خصوصا به «روبا» به اثبات برساند. البته که باید اشاره کرد این اثبات خلاصه می‌شود در واگو به‌های ذهنی راوی و در متن داستان کمتر به صورت عینی نمایش داده می‌شود. به‌نظر می‌آید نویسنده چندان دغدغه بیابان جزئیاتی مربوط به زمان و مکان‌های داستان و صحنه پردازی‌ها و شخصیت پردازی‌ها نداشته و اشاره‌ای مختصر به یک خاطره یا شخصیت را کافی دانسته است. گفت‌وگو نیز سهم بسیار اندکی در حجم کتاب دارد و هرازچندی اگر سخنی ردوبدل می‌شود - آن‌هم به گیلکی و با ترنجهم به فارسی؛ در پانویس - در حد چند جمله است که کمک‌چندانی به سرعت بخشیدن به حرکت داستانی نمی‌کند. اما نویسنده در روایت از سنک گفتار غیر مستقیم آزاد برای بیان اندیشه کمال و ایجاد همدلی در خواننده بارها بهره برده است؛ به حدی که شاید بشود گفت این تک‌گویی‌های راوی با کل گفت‌وگوهای ردوبدل شده میان شخصیت‌ها برابری می‌کند.

در نهایت اینکه داستان «مردی با کیف قرمز ماچویی» فقط و فقط داستان مردی است با کیف قرمز که

می‌خواهد ماچو باشد؛ به‌این‌معنا که نویسنده با نپز داختن به برهه زمانی یا شرح فضاها، آدم‌ها و موقعیت‌ها از وارد کردن محورهای متفرقه به داستان چشم‌پوشیده است.

نام کتاب: مردی با کیف قرمز ماچویی
نویسنده: فرحناز علیزاده
ناشر: گل‌آذین

آرمان ملی

کتاب

۱۱

بچنگید؛ نه تنها با استعداد و زیباست، بلکه چون رادبوکتیو می‌ماند.» آلن مدعی است، نگاه‌های میا فارو، «مجازات مرگ‌باری» برایش بوده؛ چراکه او را نسبت به عدم تعادل روانی فارو، کور کرده بوده. ماجراهای فارو، سون-بی و دیلان حدود یک‌سوم از کتاب را شامل شده‌اند و مطلب ناگفته‌ای در مورد آنها باقی نمانده است.

آلن در مورد اختلالات در خانواده شخصی فارو نوشته. یکی از برادرانش خودکشی کرده، دیگری به دلیل سوءاستفاده از کودکان به زندان افتاده‌او اشاره می‌کند که فارو متوجه این اختلال در فرزندان و فرزندخوانده‌هایش نیز شده است: «میا از قبول کردن فرزندخوانده‌لذت می‌برد، عاشق هیجان است، درست مثل اینکه یک اسباب‌بازی جدید بخرد. او شهری که بتواند با آن خودش را مقدس جلوه دهد و توسط جامعه تحسین شود را دوست دارد؛ ولی علاقه‌ای به بزرگ‌کردن بچه‌ها نداشت و در حقیقت از آنان مراقبت نمی‌کرد.» آلن می‌گوید یکی از رفتارهای وحشتناک والدین بی‌توجهی است و او فارو را به داشتن چنین صفتی، متهم می‌کند.

فارو بعد از اینکه عکس‌هایی ا روتیک از دختر خوانده‌اش سون-بی را در آپارتمان آلن کشف کرد، متوجه رابطه آن دو شد. آلن می‌نویسد: «البته که من شوک، دلپره، خشم و همه چیز او را درک می‌کنم. واکنش او طبیعی بود.» و این ادعای آلن است که فارو در اثر عصبانیت، تصمیم به پایش‌ودختن برای آزار او گرفته است.

آلن در مورد دو پرنده‌ای صحت می‌کند که منجر به اتهام کيفری نشده و می‌گوید خودش در تست دروغ‌سنخ قبول شده در حالی‌که فارو قبول نکرده این تست را بدهد. او ایده‌ای غریب را در کتاب مطرح می‌کند که فارو ممکن است با یک قاضی ایالتی و یک وکیل دادگستری رابطه داشته تا بتواند حضانت فرزندشان را بدست آورد. آلن با اعتمادبه‌نفس می‌نویسد: «باورش سخت است؛ ولی من ترجیح می‌دهم در چنین مواردی ساده‌لوح باشم.»

آلن و فارو فرزندی به نام سچل دارند که روان‌نامه‌یده می‌شود: «باینکه فارو تصور می‌کرد که سچل پسر فرانک سیناترا است؛ اما من فکر می‌کنم او فرزند من است؛ هر چند، هرگز واقعا نخواهم فهمید.»

رونان حالا بزرگ و بدل به یک روزنامه‌نگار شده و روی فساد مردان قدرتمند کار می‌کند. آلن می‌نویسد که هنوز مشتاق است با روران رابطه داشته باشد؛ اما مواردی را عنوان می‌کند که نشان از دورویی پسرش دارد. به عنوان مثال او می‌نویسد: «رونان همیشه زنان را آشکارا ترغیب می‌کرد که حرف بزنند، اما وقتی سون-بی داستانش را تعریف کرد، او آنچه را شنید نپسندید.»

مسائل دیگری در این کتاب مطرح می‌شوند که در این نوشتار نمی‌کنند. رابطه آلن با دایان کیتون، جزئیات مربوط به ساخت بسیاری از فیلم‌هایش، چگونگی آشنایی با مل برنکس و پالین کیل و نورمن میلر و جرف غذا در الیز و یاد اواری لطف بسیاری از افراد نسبت به خودش در این‌سال‌ها که مستلزم تشکر است.

آلن می‌نویسد جنبه مثبت باکوت‌شدن این است که دیگر مجبور نیست برای کتاب دیگران مقدمه بنویسد یا اسمش مدام مطرح شود و می‌گوید، حالا خیلی‌ها می‌توانند به او ناسزایگویند؛ چراکه مقالات را نمی‌خواند و در یک حباب زندگی می‌کند و در حال ساخت فیلمی جدید است.

در پایان این کتاب گاه جذب، گاه خنده‌دار و غم‌انگیز، او می‌گوید: «۸۴ سال دارم و تقریباً نیمی از عمرم گذشته. در این سن، من با پول‌هایی که دارم خوش هستم. اعتقادی به آخرزمان ندارم و در عمل هیچ فرقی برابرم ندارد که مردم مرا به عنوان یک کارگردان به خاطر بیآوردند یا یک بدوقبل. همه آنچه که می‌خواهم این است که خاکسترم در نزدیکی یک پارک‌خانه، پراکنده شود.»

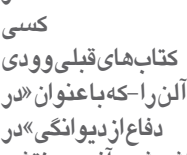
کتاب رمان

اختلافات ناگفته آشکار می‌شود و این اختلافات به خشونت بدنی بدل می‌شود. زمانی که مردم شهر از تمدن به دور هستند اخلاقیات سیر نزولی پیدا می‌کند و به آشوبی وحشیانه تغییر شکل می‌دهد که این امر به شکل رضایت‌مندان‌های انجام می‌شود. (زنی که در آغاز سفر از خوردن چایی که زیاد دم کشیده امتناع کرد حالا راضی می‌شود آب بدمزه روی گذشته درخت را هورت بکشد).

همان‌طور که در داستان «خشکسالی»، هارپر، قلاب‌های انتهای فصل و سوچهت‌گیری‌های روایی را با اعتمادبه‌نفس در جای خود قرار می‌دهد ولی به شیوه‌ای که بهترین کارایی را دارد، «نیروی طبیعت» پویایی درونی را طلب می‌کند. شاید مشکل مربوط به فالک است. در داستان «خشکسالی» فالک خشخسا با داستانی در ارتباط است که او را از گریز به جلای وطن می‌کند. ولی در داستان «نیروی طبیعت» این موضوع کاملاً کاستی او و با توجه به ماهیت آن کار - که در باره‌امور «مالی» است- او حسابدار و حسابندتری نسبت به پلیس تکرود در داستان «خشکسالی» است. از صفات منحصر به فرد فالک، شایستگی اوست، اگرچه کار را به پایان می‌رساند، ولی او جذاب‌ترین یا خیره‌کننده‌ترین قهرمان داستان نیست. حل‌وفصل مسائل پدرش و همچنین رابطه سطحی‌اش با کارمن که نامزد دارد همانند تلاش طوطی‌وار برای ترسیم بعد سوم برای شخصیت دوبعدی احساس می‌شود. به‌جز سفر سیاحتی به ملبورن که در نقطه اوج داستان می‌آید، هر زمان که کانون توجه به تحقیقات گُندروبنده فالک هدایت می‌شود، دلخوری منجر به آشکار ترشد اختلاف بین کارمندهای شرکت در بیرون جنگل می‌شود.

در میان زنان در گریز جنگ و دعوا، سلب شخصیت معلول منظره غمگینی است که حس قانع‌کننده‌ای از مصیبت قرن بیست‌ویکی را در برمی‌گیرد. همان‌گونه که برننا ترس‌ها و نگرانی‌های درونی‌اش را با این سوال‌ها ابراز می‌کند، زمانی که متوجه می‌شوند خطر آنها را احاطه کرده، که البته تا حدودی ناشی از اعمال خودشان است: «داشتن اختیار و حق انتخاب رو فراموش کنین، اگه همه اینها مزخرف باشه چی؟ من اصلاً فکر نمی‌کنم که اختیار دارم. اگه ما در هیچ کاری حق انتخاب نداشته باشیم و واقعا مقدر شده باشه اینجا بشم بگیم چی؟ تنها و وحشت‌زده هیچ‌وقت هم پیدامون نکن؟»

نیروی طبیعت قطعا شما را به آن بیابان سوق می‌دهد، حتی اگر فالک نگذارد کم شوید!
نام کتاب: نیروی طبیعت
نویسنده: جین هارپر
مترجم: فرسینماقلبی
ناشر: نون



هر کسی

کتاب‌های قبلی وودی

آلن را-که باعنوان «در

دفاع از دیوانگی» در

نشر شور آفرین منتشر

شده-خواننده باشد،

می‌داندکه او راحت و

روان و موفق می‌نویسد

و همه اینها در مورد

«بی‌خود و بی‌جهت»

نیز صادق است

